

بررسی معناشناسی واژگان حوزه غفران در قرآن کریم

سمانه بازیانی^۱، محمدمهدی کریمی نیا^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ دانش آموخته سطح سه (کارشناسی ارشد) رشته تفسیر و علوم قرآنی، مرکز تخصصی ریحانه الرسول (سلام الله علیها)، شهر جویبار، استان مازندران، ایران، معاون پژوهش مرکز تخصصی ریحانه الرسول (سلام الله علیها)، پژوهشگر و فعال فرهنگی
^۲ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم
^۳ دانشجوی دکتری تخصصی علوم قرآن و حدیث، دانشگاه میبد، مدرّس دانشگاه و پژوهشگر (نویسنده مسئول)

چکیده

معناشناسی، دانش بررسی و مطالعه معانی در زبان‌های انسانی است، که بطور کلی به بررسی ارتباط میان واژه و معنا می‌پردازد. در حوزه معناشناسی، معنا به دو بخش معنای حقیقی یا مرکزی و معنای حاشیه‌ای یا ضمنی تقسیم می‌گردد. با توجه به رشد مطالعات این حوزه در علوم مختلف، می‌توان از نمود گسترده آن در میان واژه‌های کلام وحی بهره جست. یکی از گروه‌های معنایی در قرآن کریم، که از این نظر اندکی مغفول مانده است، واژگان حوزه غفران می‌باشد. پژوهش حاضر بر آن است که در قالب روش توصیفی تحلیلی به بررسی معناشناسی واژه غفران و مشتقات آن و همچنین دیگر واژگان این حوزه مانند عفو، صفح، تکفیر، تبدیل، اذهاب و ... پرداخته و از طریق تفاوت معنا به علت گزینش یک لفظ و رد دیگر الفاظ این حوزه در قرآن کریم پی ببرد. رهیافت حاصل از پژوهش آنکه، در عفو مراد طلب بخشش، در صفح بخشش بدون ملامت و به همراه روی خوش، در غفران بخشش به همراه لطف و رحمت که همان پوشاندن خطاست و در تکفیر که بالاتر از مغفرت و اعم از آن است، افزون بر پوشاندن، محو کردن را نیز به همراه دارد.

واژه‌های کلیدی: اذهاب، تبدیل، تکفیر، صفح، عفو، غفران، معناشناسی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

معنا شناسی بخشی از دانش زبان شناسی یا شاخه ای مستقل از آن است که از رهگذر آن می توان به تحلیل معنای واژه ها و جمله های یک متن و علت انتخاب واژگان خاص و رد دیگر لغات در همان حوزه واژگانی توسط گوینده کلام پرداخت. (باقری، ۱۳۷۱ : ۱۹۷). اینگونه نگاه به علم معناشناسی به انسان ابزار مطالعه همراه با شیوه های بررسی دقیق واژگان برای دسترسی به مراد اصلی گوینده می دهد. (حسینی پور، ۱۳۹۵ : ۷) که به طور خاص در یک متن دینی مانند قرآن با توجه به منزه بودنش از اشتباهات رایج بشری اهمیتی مضاعف می یابد. گزینش و چینش واژگان در نظام استعمالات قرآن اصلاً قابل مقایسه با وضع لغات در متون بشری که با گذشت زمان توسعه در معنا پیدا می کنند نمی باشد. از زمان نزول تا به امروز، مسلمانان برای دستیابی به سعادت مندی و شناخت برنامه های زندگی خود اهتمام جدی در فهم مراد پروردگار از این سخنان داشته اند. یکی از مفاهیم کلیدی قرآن کریم واژه غفران و واژگان نزدیک به آن مانند عفو، صفح، تکفیر، تبدیل و اذهاب می باشد که در سیاق های مختلف و به دفعات در این کتاب آسمانی انعکاس یافته، که عموماً به پوشاندن ترجمه شده است. در سیر مطالعاتی واژگان این حوزه، این مطلب حاصل شد که هر واژه دارای معنای خاصی است که معنای دیگر نمی تواند آن معنا را انتقال دهد. این پژوهش می تواند پاسخگوی این سوالات باشد که چرا در قرآن کریم، برای مفهوم بخشش، الفاظ مختلفی استعمال شده است؟ و واژگان هم نشین این الفاظ، چه تاثیری در معنای واژه های مذکور دارد؟.

هدف از جستار حاضر این است که، با واکاوی در کلام وحی، به علت گزینش یک واژه و رد دیگر واژگان در مصحف شریف اشاره نماید. که این مسئله به بی بدیل بودن الفاظ قرآن و اعجاز قرآن اشاره دارد.

در میان پژوهش هایی که در این زمینه انجام گرفته می توان به پایان نامه خانم سیده زکیه حسینی پور با موضوع "معناشناسی واژه غفران در قرآن کریم با رویکرد تحلیلی متنی" سال ۱۳۹۵، و همچنین پژوهش خانم سحر ناجی فاضل المشهدی با عنوان "الفاظ الغفران فی القرآن الکریم در اسسه لغویه" ۱۴۲۸ و علاوه بر اینها مقالاتی با عنوان "معناشناسی تکفیر در قرآن کریم با تاکید بر روابط هم نشینی و جانشینی" خانم فتیحه فتاحی زاده و دیگران، "عفو و صفح در کتاب و سنت" آقای محمد علی لسانی فشارکی، "بخشش از دیدگاه روان شناسی و قرآن کریم" آقای حمیدرضا ایمانی فر اشاره کرد. از خلا موجود در پژوهش های مذکور، بررسی نشدن واژگان نزدیک به واژه غفران و علت انتخاب این واژه از میان الفاظ نزدیک است. در میان پژوهش های موجود، اثری که بطور خاص و مجزا به بررسی واژگان حوزه غفران و معانی ظریف آن بپردازد، از نگاه پژوهشگران مغفول مانده است. پژوهش حاضر بر آن است که به این امر پرداخته و ظرافت های معنایی موجود را به تناسب و با توجه به بافت موقعیت بیان دارد و از رهگذر آن به اعجاز ادبی یا بیانی آن دست یابد.

۱. واژه پژوهی

مفهوم شناسی کلید واژه‌های موضوع بدین شرح است:

۱-۱. معنانشناسی

یکی از بخش‌های دانش زبان شناسی، معنانشناسی است. که به بررسی ارتباط میان واژه و معنا می‌پردازد. این علم معمولاً بر روی رابطه بین دلالت‌کننده‌ها مانند لغات، عبارت‌ها، علائم و نشانه‌ها و این که معانی لغات برای چه استفاده می‌شود تمرکز دارد. (حسینی پور، ۱۳۹۵: ۶)

۱-۲. تکفیر

واژه تکفیر از ماده (ک ف ر، مصدر باب تفعیل) را به پوشاندن شی‌ی معنا کرده‌اند (ابن منظور، پیشین: ۱۴۷/۵ و فراهیدی، بی‌تا: ۳۵۷/۵، ابن منظور، پیشین: ۱۴۷/۵، قرشی، ۱۴۱۲: ۱۲۲/۶). عرب به فلاح، کافر می‌گوید چون بذر را می‌پوشاند. و به دریا هم، همین واژه را نسبت می‌دهد چون آنچه در درون دارد از نگاه دیگران پوشیده است (مصطفوی، پیشین: ۷۹/۱۰). کفار را از آن جهت که معاصی را می‌پوشاند، مانند تکفیر می‌دانند. مراد از کفار آن است که گناه را به احسن وجه می‌پوشاند و جبران می‌کند (فراهیدی، راغب: پیشین، زبیدی، بی‌تا: ۶۱/۱۴، حمیری، ۱۴۲۰: ۱۶۱/۹). اصل در این معنا را، رد و بی‌اعتنایی به شی‌ی می‌دانند، که آثاری همچون براءت، پوشش و محو را در پی دارد (مصطفوی، پیشین). البته تأکید می‌نمایند که پوشش عمل در این واژه به حدی است که انگار عملی انجام نشده است (راغب اصفهانی، پیشین: ۷۱۷/۱).

۲. تکفیر در قرآن

با توجه به اینکه هر دو واژه غفران و تکفیر بر پوشاندن دلالت می‌کنند، اما به فرموده اندیشمندان لغت تفاوتی بین این دو وجود دارد. تکفیر، گاهی به معنای ازاله به کار می‌رود. عبارت ".... کفر سیئاتنا..." به معنای اول یعنی سیئات ما را بپوشان و به معنای دوم (ازاله) یعنی سیئات ما را بزدا. بنابراین تکفیر بالاتر از مغفرت و اعم از آن است و تفاوتش با غفران آن است که افزون بر پوشاندن، محو کردن را نیز به همراه دارد. و می‌تواند پس از مغفرت باشد. پس جمله (فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا ... آل عمران ۱۹۳) یعنی نخست گناهان ما را بپوشان و سپس آن را محو کن (گنابادی، ۳۲۳/۱۴۰۸: ۱، ایبیری، ۱۴۰۵: ۲۰۴/۱۱، صابونی، ۱۴۲۱: ۲۰۳/۳، جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۶۹۴/۱۶). در آیه مذکور دو واژه سیئه و ذنب آمده است، که از نظر معنا با هم متفاوتند. و فرق بینشان به شدت و ضعف است. ذنب گناهی است که ارتکاب آن فی نفسه انسانیت را اذیت می‌کند و نیز دارای اثر و عقوبتی است که آن آزار و اذیت را می‌رساند، و سیئه آن گناهی است که خودش انسانیت انسان را اذیت می‌کند، بدون آنکه آثار و تبعاتی داشته باشد. و بخاطر همین تفاوت است که غفران به ذنوب و تکفیر (به معنای زایل کردن) به سیئات نسبت

داده شده است. (گنابادی، همان). تکفیر در اصطلاح به معنای محو و پوشاندن خطا و مجازات آن، به واسطه طاعت و اعمال شایسته است. (حمصی رازی، ۱۴۱۲: ۴۲/۲).

مشقتات این واژه در کلام وحی، بصورت صیغه های فعلی (كَفَّرَ، كَفَّرَ، كَفَّرَ، لَأَكْفِرَنَّ، لَكَفِّرْنَا، لَنُكْفِرَنَّ، لِيُكْفِرَ، نُكْفِرُ، يُكْفِرُ) به کار رفته است. به نظر می‌رسد قصد آن، نشان دادن انجام عملی باشد. در همه صیغه‌ها، عمل تکفیر به پروردگار متعال نسبت داده، که بصورت مفرد غایب یا متکلم استعمال شده است. تکفیر (باب تفعیل) به معنای ستر و پوشاندن آمده است. و البته گاهی از آن برای معنای ازاله و محو بهره برده‌اند (صدیق حسن خانی، بی‌تا: ۲۲۰/۵، سبزواری، ۱۴۰۶: ۴۹۶/۲: طنطاوی، ۱۹۹۷: ۳۷۷/۲). در سیزده آیه قرآن، بخشش پروردگار با لفظ تکفیر بیان شده است.

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ، (عنكبوت/۷).

إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (نساء/۳۱).

۳. سیئه هم‌نشین تکفیر

یکی از هم‌نشین‌های این لفظ، واژه "سیئه" است (و يُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ... (انفال/۲۹)، كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بَالِهِمْ... (محمد/۲)، وَ كَفَّرَ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَقَّأْنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (آل عمران/۱۹۳)، وَ اتَّقُوا لَكَفْرَتَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ (مائدة/۶۵) و ...) که از ریشه سوء (اصل آن مقابل حسنه)، آنچه که ذاتش چه در عمل، یا در موضوع، یا حکم، یا امر قلبی یا معنوی زشت است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۵۱/۵). عرب به آتش، به خاطر زشتی منظر آن سوای می‌گویند (ابن فارس، پیشین: ۱۱۳/۳) به گناه و کار بد "سیئه" نام نهاده‌اند (قرشی، پیشین: ۳۴۸/۲). طبق معارف قرآن "إِن تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ... (نساء، ۳۱) مراد از سیئه، گناهان صغیره معرفی شده است (طباطبایی، بی‌تا: ۳۲۳/۴، طیب، ۱۳۶۹: ۴۶۱/۳، صادقی تهرانی، ۱۴۰۶: ۱۳۱/۶، جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۶۹۴/۱۶)...

اموری که از آنها تعبیر به سیئات می‌شود، مربوط به گناهان بین انسان و بندگان خداست. و شامل گناهان حق‌اللهمی نمی‌شود، (ابو هلال، بی‌تا: ۲۲۱/۱) و با اراده و اختیار او کسب می‌شود. "و بَدَأْ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا... (زمر/۴۸)، "فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا كَسَبُوا... (زمر/۵۱)، "فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتٌ مَا عَمِلُوا... (نحل/۳۴). بنابر این آیات، سیئات از "ما کسبوا، ما عملوا، ما مکروا" جدا شده است و کاملاً روشن است که، سیئات حاصل عمل انسان است و از روی جهل و سهوی نمی‌باشد به علت اینکه گناه حال فاعل خود را بد می‌کند، آن را سیئه نامیده‌اند (سوء حال فاعله) یا سبب سوء حال دیگری می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۶۸۵/۱۶) سیئات صفحه دل را می‌پوشاند. (همان، ۶۹۴) صاحب قاموس قرآن، آثار وضعی گناهان از قبیل؛ تیرگی قلوب، رفتن آبرو، آمدن

عذاب دنیوی را از معانی واژه سیئه دانسته‌اند و تکفیر سیئات را به این موارد نسبت داده‌اند (رک قرشی، پیشین: ۱۰۹/۵). به نظر می‌رسد که هر دو معنای تکفیر (ستر و ازاله) قابل جمع است. به اینصورت که پوشش مربوط به آثار گناهان در دنیا، و ازاله مربوط به قیامت است. چون تا محو گناهان انجام نشود ورود به بهشت غیر ممکن است.

۴. «بهشت و الطاف الهی» هم نشین تکفیر

هم نشین دیگر این واژه در آیات، الطاف الهی در قیامت است. "وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ" (مائده/۶۵)، "لَاكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِمَّنْ عِنْدَ اللَّهِ..." (آل عمران/۱۹۵) "وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ" (عنکبوت/۷)، "إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا" (نساء/۳۱).

استعمال لفظ تکفیر قبل از این عبارات، بیان کننده آن است که برای دریافت الطاف الهی، ابتدا باید پاک شد. (قرائتی، ۲: ۳۳۲/۱۳۸۸) علامه جوادی آملی در تبیین معنای تکفیر (ازاله) قائلند، برخلاف عفو دنیایی که ممکن است برای شخص خاطی، خاطرات شرمساری در ذهن بماند، اما خداوند به گونه‌ای گنهکار را می‌آمرزد که حتی صورت آن نیز از ذهن تبهکار محو شود، تا با یادآوری آن در بهشت، خجل نشود (جوادی آملی، پیشین: ۷۰۴/۱۶).

در هفت مورد از آیات مذکور، ورود به بهشت هم‌نشین واژه تکفیر شده است. که تنها در یک مورد "لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ يُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا" (فتح/۵)، ابتدا ادخال جنه و سپس تکفیر سیئات بیان شده است. با اینکه اصل در ورود به بهشت، ابتدا محو گناهان است. شاید مراد پروردگار سرعت بخشیدن به بیان مطلب اعلی (ادخال جنه)، بوده است. (صاوی، ۱۴۲۷: ۴۴/۴، شوکانی، ۱۴۱۴: ۵۴/۵، آلوسی، ۱۴۱۵: ۲۴۸/۱۳، صدیق حسن‌خان، ۱۴۲۰: ۳۴۴/۶، نه‌اوندی، ۱۳۶۸: ۶۲۱/۵) هر چند "واو عاطفه" اقتضای ترتیب را ندارد. (زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۵۷/۲۶) و به نظر می‌رسد عنایت بیشتر به جمله مقدم باشد. البته ممکن است تکفیر در بهشت، محو گناهان از ذهن خود بهشتیان باشد. تا آنان در بهشت با یادآوری گناهان خویش شرمنده و مکرر نشوند (آلوسی، همان، قرائتی، ۱۳۸۸: ۱۱۷/۹).

۵. ایمان هم‌نشین تکفیر

ایمان از ماده (ء م ن) به معنای استقرار اعتقاد در قلب (طباطبایی، بی‌تا: ۴۵/۱)، تصدیق قلبی (فراهیدی، ۳۸۹/۸، ابن‌منظور، ۲۱/۱۳) همراه با اطمینان و آرامش و بدون خوف و اضطراب است (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۵۰/۱). ایمان چنان دلگرمی به انسان در رابطه با اعتقادش می‌دهد که هیچ‌گاه دچار شک و تردید نمی‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۴۵/۱). در ایمان نوعی تسلیم نهفته

است، (ر.ک قرشی، ۱۲۴/۱) که سبب انجام عمل می‌شود. اگر کسی ایمان داشته باشد ولی هیچ عمل خیری از او سر نزند، ایمانش سبب نجات او نمی‌شود (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲۵/۲).

۶. عمل صالح

واژه پژوهان معنای "عمل" (ع م ل) را ایجاد اثر در شی (ابوهلال، بی تا: ۳۷۷/۱) و هر فعل همراه با قصد نسبت داده‌اند و آن اخص از فعل می‌باشد. چون فعل گاهی از حیوان و جماد سر می‌زند، در حالیکه قصدی در آن نیست (راغب، بی تا: ۵۸۷/۱). و واژه "صالح" (ص ل ح) اینگونه فرموده اند؛ هر آنچه که از فساد (چه در ذات یا رأی یا عمل) سالم ماند (فراهدی، بی تا: ۱۱۷/۳)، ابن فارس، بی تا: ۳۰۳/۳، ابوهلال، بی تا: ۳۲۱/۱، مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۶۵/۶، قرشی، ۱۴۱۲: ۱۴۲/۴). پس عمل صالح عملی است که با قصد بوده و از آفات به دور باشد. در فرهنگ قرآن عملی صالح است که مطابق عدل و انصاف و مورد رضای حق باشد (قرشی، همان: ۱۴۳). در قرآن کریم غالباً استعمالات ایمان به همراه عمل صالح (ایمان مقدم بر عمل) است، که نشان دهنده‌ی آن است که مکمل هم هستند. طبق قواعد عرب در بحث عطف (بین معطوف و معطوف علیه مغایرت وجود دارد)، می‌توان یافت که عمل صالح غیر از ایمان است. انسان با حسن فاعلی (ایمان) به تنهایی و بدون حسن فعلی (عمل صالح) خیری را کسب نکرده است. "...يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا..." (انعام/۱۵۸) علامه جوادی آملی ایمان و اعتقاد را به ریشه درخت، و عمل صالح را به شاخه آن تشبیه کرده‌اند و بیان داشتند هیچ درخت بدون شاخه‌ای، میوه نمی‌دهد. هر چند ریشه سالم و زنده‌ای داشته باشد (ر.ک جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۲/۴۷۲).

در آیات تکفیر، گاهی واژه عمل صالح و گاهی هم یکی از مصادیق عمل صالح (نماز، زکات، قرض‌الحسنه، هجرت و شهادت در راه خدا و صدقه پنهانی) عامل پوشش برخی از گناهان بیان شده‌است. "...وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَءَامَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ..." (مائده/۱۲) در دو آیه از آیات تکفیر (زمر/۳۵، طلاق/۵) تقوا هم‌نشین تکفیر معرفی شده‌است که اعم از ایمان است. "ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا" (طلاق/۵).

۷. تقوا

«وقی»، حفظ شی از آنچه که ضرر می‌رساند، خود محفوظ داشتن و پرهیز کردن هم از معانی آن است (قرشی، ۱۴۱۲: ۲۳۶/۷). تقوا که لازمه و عارضه مستقیم آن ترک گناه و روی آوردن به واجبات و مستحبات است، به طور کلی موجب تکفیر

سیئات و بزرگ شدن اجر کارها می‌شود. گاهی نیز پرهیز از گناهان بزرگ که از پیامد های تقوا است موجب تکفیر گناهان صغیره است. "إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكَّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مَدْخَلًا كَرِيمًا" (نساء/۳۱) ۶

۸. تبدیل

این واژه (ب د ل) به معنای تبدیل چیزی به چیز دیگر و نهادن دومی در موضع اولی است. و آن اعم از عوض است. چون در عوض با اعطای اولی، ملکیت به وجود می‌آید ولی در تبدیل، تغییر منظور است، گرچه بدلش آورده نشود (زهری، ۲۰۰۱: ۹۳/۱۴، ابن منظور، بی تا: ۴۸/۱۱، ابن فارس، ۱۳۹۹: ۲۱۰/۱، ابوهلال، بی تا: ۲۳۳، مصطفوی، ۱۳۶۸: ۸/۴۵، قرشی، ۱۴۱۲: ۱۷۱/۱) علاوه بر این معنا متذکر می‌شوند که در واژه تبدیل، جوهر واحد و صورت مختلف است (زبیدی، بی تا: ۴۵/۱۴).

"إِلَّا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا" (فرقان/۷۰) مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند؛ و خداوند همواره آمرزنده و مهربان است.

لطف پروردگار متعال ایجاب می‌کند که راه برگشت، همیشه برای خطاکاران باز باشد. این آیه بشارتی فراتر از عفو و بخشش، تبدیل سیئات به حسنات، که تفریع بر توبه، ایمان و عمل صالح است. مراد از تبدیل سیئات به حسنات، محو معاصی سابق بنده و ثبت طاعت به جای آن، در آخرت است (سمرقندی، بی تا: ۵۴۶/۲، زمخشری، بی تا: ۲۹۴/۳، آلوسی، ۱۴۱۵: ۴۹/۱۰، سبزواری، ۱۴۱۹: ۳۷۱، طیب، ۶۵۷/۱۳۶۹:۹) و همچنین به معنای محو آثار سوء گناهان و جایگزینی آثار خیر، در روح و جان بنده گنهکار در دنیا است (طباطبایی، بی تا: ۲۴۳/۱۵).

ناگفته نماند علامه طباطبایی عبارت "وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا" را قرینه‌ای برای تبدیل در خود گناه (مثلاً زنا تبدیل به نکاح) می‌داند و قائل است هر گناهی آثاری دارد و لازمه تبدیل، آن است که با برداشته شدن عنوان گناه، آثار سوء آن هم تبدیل به آثار متناسب با طینت پاک شود (ر.ک، همان). توفیق انجام حسنات بعد از توبه و اصلاح، معنای دیگری از تبدیل است (قشیری، بی تا: ۶۵۱/۲، جرجانی، بی تا: ۳۹۰/۲، حوی، ۳۸۷۹/۱۴۲۴:۷).

به نظر می‌رسد هر دو معنای "تبدیل" قابل جمع است. غفاریت و رحمت پروردگار ایجاب می‌کند که لطفش، هم در دنیا (محو آثار گناهان و توفیق انجام خیر) و هم در آخرت (محو گناهان) شامل بنده‌ای که توبه نصوح کرده، شود. رسول گرامی اسلام می‌فرماید: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَ كَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا بَدَّلَهَا اللَّهُ حَسَنَاتٍ الصَّدَقِ وَ الْحَيَاءِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ وَ الشُّكْرِ (فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ۲۶۶/۴).

۹. اذهاب

این لغت از ماده (ذ ه ب) گرفته شده، که به معنای رفتن است. و در صورت متعدی شدن (باب افعال یا به وسیله حرف باء) معنای بردن می‌دهد (قرشی، پیشین: ۲۸/۳). اصل در ذهاب ماضی است (گذشتن، منقضی شدن). حرکت مخصوص از نقطه مادی (طه/۲۴، یوسف/۹۳) یا معنوی (احزاب/۳۳، فاطر/۳۴، هود/۱۱۴) است. (جهه الإدبار عن نقطه، الحركة عن نقطه علی سبیل الأدبار) (مصطفوی، پیشین: ۳۴۰/۳). عده ای از مفسران از این واژه، معنای ازاله و از بین بردن را اراده کرده اند. (فخر رازی، بی تا: ۲۱۰/۱۳، طباطبایی: ۳۱۳/۱۶) و برخی هم معنای ازاله و منع و دفع (نقیض اخذ) را در نظر گرفته‌اند (طوسی، بی تا: ۱۸۹/۶، ابن شهر آشوب، بی تا: ۸۶/۲).

"وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ" (هود/۱۱۴) در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) از بین می‌برند. یکی از واژگان حوزه غفران، اذهاب (به معنای ازاله و منع) است که در قرآن کریم با الفاظی همچون؛ يُذْهِبْنَ، لَنْذَهَبَنَّ، لِيُذْهِبَ و ... استعمال شده است. واژه مدنظر "يُذْهِبْنَ" بوده که در آیه مذکور بیان گردید. آیه شریفه می‌فرماید: نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برد. در معنای این واژه که آیا به معنای از بین بردن است و یا به معنای مانع شدن، اختلاف نظر وجود دارد.

اگر معنای اذهاب، ازاله اراده شود با مقام عصمت اهل بیت (احزاب/۳۳) در تنافر می‌گردد. و بر طهارت آنها خدشه وارد می‌گردد. ولی معنای منع و دفع، استدلال را نیکوتر نشان می‌دهد. واژه تطهیر "يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً" به عنوان قرینه‌ای بر این امر است. "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" (احزاب/۳۳) (خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه شما را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد). برای این واژه، معنای پاک کردن (فراهیدی، بی تا: ۱۹/۴، قرشی، ۱۴۱۲: ۲۴۳/۴) و پاک نگهداشتن (قرائتی، ۱۳۸۸: ۳۶۲/۷) را بیان کرده‌اند. در این آیه با توجه به اینکه پیامبر (ص) هم جزء اهل بیت معرفی شده است و در زندگی آن حضرت، اثری از گناه مشاهده نشد. بنابراین معنای واژه "يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً" پاک نگه داشتن می‌باشد. (طوسی، بی تا: ۳۳۹/۸، سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۹۸/۵، قرائتی، همان) از رسول خدا (ص) نقل شده است؛ که بعد از نزول آیه تطهیر، ایشان این کلام را بر زبان جاری ساختند "فَأَنَا وَ أَهْلَ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذَّنُوبِ" (اربلی، بی تا: ۳۷/۱).

همچنین می‌توان این معنا را از عبارت "أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ" (بقره/۲۵، نساء/۵۷) که درباره حوریان بهشتی، استعمال شده است دریافت. "وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ". مُطَهَّرَةٌ اسم مفعول و به معنای پاک شده، می‌باشد. در حالیکه آنها از ابتدای خلقت، پاک خلق شده‌اند و نیازی به رفع آلودگی ندارند (ر. ک فخر رازی، بی تا: ۳۶۰/۲، ۱۰۸/۱۰). علاوه بر این، تامل در معنای "أَنْ طَهَّرْتُ بَيْتِي" در آیه "وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ آمَنَّا وَ اتَّخَذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ

إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ" (بقره/۱۲۵) ... و به ابراهیم و اسماعیل دستور دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاکیزه کنید. بر همگان روشن است که قبل از حضرت ابراهیم(ع) و اسماعیل(ع)، بیتی وجود نداشت، که امر به طهارت آن شده باشد(ر.ک ابن جوزی، بی تا: ۱/۱۱۰، فخر رازی، بی تا: ۴/۴۷، قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱۴/۲) و اگر هم عدم طهارت را به مسائل باطنی نسبت دهند، لازم به ذکر است که این خانه بر اساس نیت خالص و تقوا بنا شده است. "أَفَمَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أُسِّسَ بُنْيَانُهُ عَلَى شِقَا جُرْفٍ هَارٍ... (توبه/۱۰۹) و "وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ" (بقره/۱۲۷)

شاهد مثال بعدی برای معنای طهارت (پاک نگهداشتن) سخن پروردگار متعال با حضرت مریم(س) است. "وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ" (آل عمران/۴۲) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته؛ و بر تمام زنان جهان، برتری داده است. هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد حضرت مریم(س) دارای گناه بوده و خدای متعال او را پاک کرده است. بنابراین در همه آیات، اراده پروردگار بر این قرار گرفته که جمیع آلودگی را از اهل خود دور نگه دارد(معنای تطهیر، پاک نگهداشتن بیان شده است).

به نظر می رسد با بهره بردن از این معنای تطهیر(پاک نگهداشتن)، معنای واژه "يُذْهِبُ" در آیه تطهیر، مانع شدن باشد. «پروردگار اراده کرده که مانع (نفوذ) رجس و آلودگی به شما اهل بیت شود و شما را پاک نگهدارد» و با توجه به آیه "إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ" (عنکبوت/۴۵) (نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه بازمی دارد)، معنای درست "يُذْهِبُ" در آیه "وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُ السَّيِّئَاتِ" مانع شدن می باشد.(نماز را به پا دار. قطعاً حسنات مانع گناهان صغیره می شود). گاهی غفران و بخشش پروردگار، بر این تحقق می گیرد که با اسباب خود مانع از انجام گناه بنده می شود.

۱۰. عفو

اندیشمندان لغت برای واژه عفو(ع ف و)، دو معنای ترک و طلب را بیان کرده اند. (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۵۶/۴) اصل در معنای این واژه، قصد گرفتن چیزی(طلب) می باشد(راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۷۴/۱، مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۸۲/۸، قرشی بنایی، ۱۳۷۱: ۱۹/۵). به همین مناسبت به وزش بادهایی که منجر به ویرانی و گرفتن چیزی شود، این واژه اطلاق شده است.(راغب، همان) و همچنین به معنای قصد ازاله گناه هم بکار رفته است.(همان)

معنای ترک(صرف نظر کردن،رها کردن،بخشیدن)در کلام واژه پژوهانی مانند (فراهیدی، بی تا: ۲/۲۵۸، ابن فارس، مصطفوی، قرشی:پیشین) به چشم می خورد. عرب به خاک هم عفو می گوید، از آن جهت که به خاک توجهی نمی شود(ابن فارس،

پیشین). و همین طور برای معنای انفاق هم این واژه استعمال می شود. یعنی از مالش صرف نظر می کند (مصطفوی، پیشین). و چون با میل خودش و به دور از هر قید و شرط، مالش را رها می کند حلال ترین و پاک ترین مال را هم عفو می گویند (فراهیدی، راغب، مصطفوی: پیشین)، (زهری، ۲۰۰۱: ۳۵/۱۵، ابن سیده، بی تا: ۳۷۳/۲، ابن منظور، بی تا: ۷۶/۱۵).

اندیشمندان این حوزه، رها کردنی که باعث تکثر شود را هم، جزء معنای این واژه بیان فرموده اند. مانند بی توجهی به شتر که در اثر آن موی آن زیاد و بلند شود... ناقه ذات عفاف (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۵۶/۴) علاوه بر آن، مراد از عفو را صرف نظر کردن از چیزی، در موردی که اقتضای دقت و توجه دارد می دانند. و از مصادیق آن صرف نظر کردن از گناه، خطا، عقاب عمل و... می باشد (مصطفوی، ۱۳۶۸: ۱۸۲/۸). معنای اصطلاحی عفو در قرآن کریم گذشت و بخشیدن و چشم پوشی از خطای دیگران است (چون پیوسته در قرآن با "عن" متعدی شده حتما باید آن را به این معنا استعمال کرد). (قرشی، ۱۴۱۲: ۱۹/۵). این صفت، گاهی به خداوند متعال، گاهی به اولیای خدا "خذ العفو و امر بالعرف و اعراض عن الجاهلین" (اعراف/۱۹۹) و گاهی به عموم مردم "و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم" (تغابن/۱۴) نسبت داده می شود. و مراد از عافی بودن پروردگار آن است که از خطای بندگان صرف نظر و چشم پوشی کرده و از کیفر، نجاتشان می دهد.

۱۱. صفح

برای واژه صفح (ص ف ح)، معنای جانب و روی چیز (مثل صفحه صورت، صفحه سنگ، صفحه شمشیر) را در نظر گرفته اند، که اکثر اندیشمندان لغت بر این معنا، متفق القول هستند. صفحٌ صفحا... یعنی از صفحه ای به صفحه ای رفتن، از او اعراض کردن است. حقیقتش این است که صفحه صورت خویش را به همراه توجه و لطف ضمنی از او برگرداند (راغب، بی تا: ۴۸۶/۱، ابن منظور، بی تا: ۵۱۲/۲، ابن فارس، پیشین: ۲۹۳/۳، مصطفوی، پیشین: ۲۴۸/۶، قرشی، پیشین: ۱۳۱/۴).

اصل در این ماده عدول از چیزی به جنبش و انصراف از آن به طرف دیگر است. البته این روگردانی غیر از اعراض و ترک است (مصطفوی، همان) و به خاطر قهر و بی اعتنائی نمی باشد. بلکه با وجود قرینه (فاعفوا) به معنای گذشت کریمانه و بزرگووارانه است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۴۰۰/۱). به فرموده علامه طباطبایی، معنای اضافی روی خوش نشان دادن هم در صفح دیده می شود. به این شرح که معنای واژه... صفحات عنه یعنی علاوه بر اینکه عفو کرد، روی خوش هم نشان داد و مواخذه نکرد. یا به روی خود نیاورد (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۹۰/۱۲، قرشی، ۱۴۱۲: ۱۳۲/۴). معنای اصطلاحی این واژه بدینگونه می باشد؛ که انسان از اشتباه شخص خاصی بگذرد و خطایش را فراموش کند و با روی گشاده با او برخورد کند. و هیچگونه عتاب و سرزنشی در پی نداشته باشد و به کلی بدی او را از صفحه وجود خود پاک نماید (نیت خود را نسبت به او ورق زند). گویا که

گنهکار به او هیچ بدی نکرده است. و صفحه ای از او که جرم و گناه در آن ثبت شده را نبیند و به صفحه ای دیگر رود (راغب اصفهانی، طباطبایی، مصطفوی، پیشین)، (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۴۱۴/۳، جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۶۵/۲۲).

۱۲. غفران

واژه غفران از ماده (غ ف ر) بوده و اندیشمندان لغت در ترجمه مشتقات آن بر معنای پوشاندن و مستور کردن اتفاق نظر دارند (فراهیدی، بی تا: ۴۰۷/۴، مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۴۰/۷، الجوهری، بی تا: ۷۷۱/۲). در منابع لغت شاهد مثال‌هایی از اعراب برای تبیین معنای این واژه آمده است. عرب وقتی موی خود را خضاب می‌کرد، می‌گفت: غفر الشیب بالخضاب. سفیدی مو را با رنگ و خضاب پنهان کرد (فیروز آبادی، ۱۴۲۶: ۴۵۱). برای استتار بهتر چرک لباس، آن را رنگ سیاه می‌کردند. "اصبغ ثوبک بالسواد فهو اغفر لوسخه" (ابن منظور، بی تا: ۲۵/۵) همچنین از پوشیده شدن ابری توسط ابر دیگر از ماده غفر بهره می‌بردند. «سحابه فوق سحابه... و الربابه التي تغفر الغمام عليه..» برای اینکه در وجود ابر پنهان شده، باران ذخیره شده است که از نگاه‌ها پنهان می‌باشد (فراهیدی، پیشین، راغب اصفهانی، بی تا: ۶۰۹/۱).

کرک و پرز روی لباس هم به همین معنا آمده است. چون پوشاننده ظاهر پارچه می‌باشد. الثوب اذا ثار زئبره... (ابن فارس، ۱۳۹۹: ۳۸۵/۴؛ مصطفوی، پیشین) و خلاصه کلام اینکه، هر چیزی که چیز دیگر را بپوشاند و آثار آن را محو کند. و کل شی سترته (ابن منظور، بی تا: ۲۵/۵ مصطفوی، ۱۳۶۸: ۲۴۰/۷، القیروانی، ۱۴۰۱: ۲۵۴/۲) و در اصطلاح به معنای پوشاندن خطا و گناهان بندگان متجاوز، توسط پروردگار متعال می‌باشد (ابن منظور، همان). در اکثر آیات قرآن، واژه غفران به همراه رحمت الهی و خاص پروردگار متعال ذکر شده است که نشان دهنده این می‌باشد که ذات اقدس الهی با رحمت خود، تقصیرات بندگان نادم را می‌پوشاند و بعد از پوشاندن به آنها محبت می‌کند. و آنها را از عذاب و کیفر حفظ کرده و اثر گناه را نیز محو می‌کند. که اصل در این ماده، محو اثر است و در ذنوب و معاصی استعمال می‌شود (مصطفوی، همان) و فرق آن با عفو این است که در عفو، اسقاط عذاب جسمانی است و مغفرت اسقاط عذاب روحانی است. علامه طباطبایی (ره) در تفاوت بین عفو و غفران می‌فرماید: عفو خدا به معنای محو و از بین بردن اثر گناه (همان عقاب گناه) و مغفرت، پوشاندن و محو اثری است که گناه در نفس به جای گذاشته است (انتشاری، ۱۳۹۵: ۱۴۱-۱۵۹).

نتیجه گیری

حوزه غفران در قرآن کریم شش واژه «تکفیر، عفو، صفح، تبدیل، ذهاب، غفران» را در خود جای داده که معنای هر شش واژه در یک راستا و با تفاوت هایی همراه است. تکفیر در این حوزه به معنای پوشاندن خطا، به حدی که انگار گناهی انجام نشده است. تبدیل به معنای جایگزینی چیزی به جای چیز دیگر و به معنای محو آثار سوء گناهان و جایگزینی آثار خیر، در روح و جان بنده گنہکار در دنیا است. در اذهاب معنای ازاله و منع و دفع (نقیض اخذ) نهفته شده است. عفو هم معنای ترک و صرف نظر کردن از گناه، خطا و عقاب عمل را با خود به همراه دارد. و غفران معنای پوشاندن خطا و گناهان بندگان متجاوز، توسط پروردگار متعال و اسقاط عذاب روحانی را شامل می شود.

منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۸۸)، ترجمه ناصر مکارم شیرازی، قم: نشتا
۲. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (بی تا)، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت: دارالکتب العربی.
۳. ابن سیده (بی تا)، *المخصص*، (بی جا): (بی نا).
۴. ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۶۹ق)، *متشابه القرآن و مختلفه*، قم: بیدار.
۵. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا (۱۳۹۹ق)، *معجم مقاییس اللغه*، (بی جا): دارالفکر.
۶. ابن منظور (بی تا)، *لسان العرب*، (بی جا): (بی نا).
۷. ابو هلال، العسکری (بی تا)، *معجم الفروق اللغویه بترتیب و زیاده*، قم: موسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۸. ابیاری، ابراهیم (۱۴۰۵ق)، *الموسوعه القرآنیه*، قاهره: موسسه سجل العرب.
۹. اربلی، علی بن عیسی (۱۴۰۳ق)، *کشف الغمه فی معرفه الأئمه*، (بی جا): دارالأضواء.
۱۰. ازهری، محمد بن احمد (۲۰۰۱م)، *تهذیب اللغه*، (بی جا): داراحیاء التراث العربی.
۱۱. انتشاری، زهره (۱۳۹۵)، "نگرشی نو بر فضائل اخلاقی (عفو، صفح، و غفران)"، فصلنامه قرآنی کوثر، ۵۷: ۱۴۱-۱۵۹.
۱۲. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، بیروت: دار الکتب الاسلامیه.
۱۳. جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (بی تا)، *درج الدرر فی تفسیر القرآن العظیم*، بی جا: دارالفکر.
۱۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰)، *تفسیر تسنیم*، قم: إسرائ.
۱۵. جوهری، ابونصر (بی تا)، *المصاحح تاج اللغه و صحاح العربیه*، بی جا: بی نا.
۱۶. حسینی پور، سیده زکیه (۱۳۹۵ش)، *معناشناسی واژه غفران با رویکرد تحلیلی متنی*، یزد.
۱۷. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۵ق)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، بی جا: بی نا.
۱۸. حمصی رازی، محمود (۱۴۱۲ق)، *المنقذ من التقليد*، قم: موسسه نشر اسلامی.
۱۹. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق)، *شمس العلوم*، دمشق: دارالفکر.
۲۰. حوی، سعید (۱۴۲۴ق)، *اساس فی التفسیر*، قاهره: دارالاسلام.

۲۱. راغب اصفهانی (بی تا)، *المفردات فی غریب القرآن*، بی جا: بی نا.
۲۲. زبیدی، محمد بن محمد (بی تا)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بی جا: دارالهدایه.
۲۳. زحیلی، وهبه (۱۴۱۱ق)، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه المنهج*، دمشق: دارالفکر.
۲۴. زمخشری، محمود بن عمر (بی تا)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*، بی - جا: دارالکتب العربی.
۲۵. سبزواری، محمد (۱۴۰۶ق)، *الجدید فی تفسیر القرآن المجید*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۶. سمرقندی، نصر بن محمد (بی تا)، *تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم*، بیروت: دارالفکر.
۲۷. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور*، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۲۸. شوکانی، محمد (۱۴۱۴ق)، *فتح القدیر*، دمشق: دار ابن کثیر.
۲۹. صابونی، محمد علی (۱۴۱۲ق)، *صفوة التفاسیر*، بیروت: دار الفکر.
۳۰. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶ق)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه*، قم: فرهنگ اسلامی.
۳۱. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۱۹ق)، *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: مکتبه محمد صادق تهرانی.
۳۲. صاوی، احمد بن محمد (۱۴۲۷ق)، *حاشیه الصاوی علی تفسیر الجلالین*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۳. صدیق حسن خانی، محمد صدیق (۱۴۲۰ق)، *فتح البیان فی مقاصد القرآن*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۴. طباطبایی، محمد حسین (بی تا)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: موسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، به تصحیح عاملی، بی جا: دار احیاء التراث العربی.
۳۶. طنطاوی، محمد سید (۱۹۹۷م)، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره: نهضة مصر.
۳۷. طیب، عبدالحسین (۱۳۶۹ش)، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: بی نا.
۳۸. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۹. فراهیدی، خلیل بن احمد (بی تا)، *العین*، بی جا: بی نا.
۴۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۰ق)، *قاموس المحيط*، بیروت: موسسه الرساله للطباعة و النشر و التوزیع.
۴۱. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، اصفهان: کتابخانه امام امیر المومنین.
۴۲. قرائتی، محسن (۱۳۸۸ش)، *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس های از قرآن.
۴۳. قرشی بنابی، علی اکبر (۱۴۱۲ق)، *قاموس القرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۴. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران: ناصر خسرو.
۴۵. قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۲۰۰۰م)، *لطائف الإشارات: تفسیر صوفی کامل للقرآن الکریم*، قاهره: الهیئة المصریه العامه للکتاب .
۴۶. قیروانی، ابن رشیق (۱۴۰۴ق)، *العمده فی محاسن الشعر و ادابه*، بی جا: دارالجمیل.
۴۷. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴۸. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱ش)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۹. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۷)، *اخلاق در قرآن*، قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب.
۵۰. نهبودی، محمد (۱۳۸۶ش)، *نفحات الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم: موسسه البعثه مرکز الطباعة و النشر.